



دکتر مصطفی الموتی

تقی زاده می نویسد: با سرلشگر حبیب الله شیبانی خیلی دوست بودم. از بهترین اشخاص وطن پرست و ایران دوست بود. رضاشاه هم به او اعتقاد داشت. او به حد افراط دشمن انگلیس بود. ضد انگلیس بود.

از قانون نظام اجباری مردم شوریدند. به کله من هم رفته بود که این کار صحیح نیست. دکتر مصدق هم به سینه می زد. شیبانی گفت این اشتباه است و باید خدمات نظامی باشد. مصدق هم به او اعتقاد داشت. به مصدق گفت مخالفت با قانون نظام اجباری اشتباه است. او مصدق را ساکت کرد. عمده وجه اشتراک شان ضد انگلیسی بودن بود. انگلیس ها اجازه گرفته بودند طیاره اشان از وسط تهران برود. حبیب الله خان رفت به رضاشاه گفت که بهم بزنند. به قدری انگلیس ها رنجیده و عصبانی شدند که وقتی سفیر تازه ای فرستادیم به انگلیس روز اول که رفته بود پادشاه انگلیس گفته بود این (مرد که) کیست؟ وقتی قرار شد به والگیری خراسان بروم شیبانی گفت اگر قبول نکنید کینه به دل می گیرد و بعد سلام علیک هم نمی کند.

وقتی رضاشاه فکرش از اغتشاش در ممسنی و کرمانشاه ناراحت شده بود حبیب الله خان شیبانی را با طیاره اختیار نامه فرستاد آنجا و همه آنها را دیگر رامعزول کرد. آدم زیاد کشته شد. رضاشاه به من گفت فقط یک تیر در ترکش داشتیم آن هم شیبانی بود. آخر هم بعد از تمام شدن کار فارس که شیبانی همه آنجا را مسخر کرد و آمد به تهران رضاشاه دست انداخت رویش را بوسید. ولی طولی نکشید با او بد شد. می گفت من که بلد نیستم بیاید این قشون را مثل قشون فرنگستان بکنیم. شیبانی تن به کار نداد. می گفت برو با تیمورتاش صحبت کن. هر چه شما می گوئید آن طور بکنند. تیمورتاش هم فهمیده بود رضاشاه اعتقادی به شیبانی دارد. بعدها نظامنامه ای برای قشون درست کرد. رضاشاه اوقاتش تلخ شد. به قدری رنجید که هر چند مدتی از آن وقایع گذشته بود گفت چون همه قشون ایران راه کشتن داده است محاکمه اش کنید. محاکمه نظامی درست کردند. شیبانی خیلی پریشان شد. ما را محاکمه کنند. امیر احمدی رئیس محاکمه بود. در آن موقع محاکمه معنی نداشت شاه می خواست حکم علیه او بدهند. امیر احمدی هم گفته بود کاری از ما ساخته نیست یعنی تسولاتی بکن. آخر محکوم شد به سه یا پنج سال حبس بعدا که به تیمورتاش غیظش گرفت او را آزاد کرد. خواست جلوه دهد که تیمورتاش این کار را کرده است. شیبانی رفت منزل نشست. حالت جنون پیدا کرد. یک روز به دربار رفت و اجازه خواست برود خارجه رضاشاه هم اجازه داد و رفت در اروپا ماند. وقتی در پاریس بود آمد پیش من. از آنجا به رضاشاه کاغذ نوشت. حواسش پرت و مختل گردید. او در برلین ماند تا روسها برلین را گرفتند. از میان رفت. سال گذشته که فرنگ بودم اطلاع پیدا کردم که بانک سوئیس نوشته بود که او در اینجا پول دارد.

دکتر احمد هومن در مجله آینده مورخ فروردین ۱۳۷۰ می نویسد: چون در مورد میراث سرلشگر شیبانی واستیفای حساب سپرده اش در لندن و کالت داشته ام به پرونده دادگاه مراجعه معلوم شد که پس از اشغال برلین وسیله ارتش سرخ سرلشگر شیبانی از هتل ایدن خارج شده خود را به فرمانده هنگ شوروی معرفی می نماید. پس از گفتگویی بدون محاکمه به عنوان جاسوس متفقین تیرباران شده است. شهادت شهود که از طرف کنسولگری تصدیق شده بود مشعر بر این بود که همه آنها در زیر زمین هتل که طبقات بالای آن در اثر بمباران ویران شده بود به سر می بردند. یکی از شهود که قالی فروش بود می گفت تیمسار از زندگی یکنواخت خسته شده بود و خیال می کرد که فرمانده روسی رعایت شئون ایشان را خواهد کرد و اجازه می دهد که از هتل ایدن خارج

## سرلشگر حبیب الله خان شیبانی که بارضاشاه هم قسم بود چگونه در برلین به قتل رسید؟

گرددولی متأسفانه او تیمسار را اعدام کرد.

### سرلشگر شیبانی و ایل بویراحمدی: (توضیح جمشید بویراحمدی از فرانسه)

آقای مصطفی الموتی نویسنده محترم کتاب های ارزشمند (ایران در عصر پهلوی) در جلد هشتم توضیحی از آقای احمدی شیبانی درباره نقش سرلشگر شیبانی در جنگ ها و زد و خوردهای فارس مندرج است که در آن به ویژه تأکید شده است که: سرلشگر شیبانی در فارس شکست نخورد است بلکه توانست کلیه عشایر باغی را شکست داده در استان های فارس و کرمان آرامش را برقرار نماید، این توضیح مطابق واقع نیست.

پیش از بیان چگونگی جنگ ارتش با بویراحمدی ها در تنگ تامرادی این توضیح ضروری است که جنگ مذکور نه جنگ میهنی، بلکه ماجرائی دردناک بوده که به منظور ایجاد قدرت متمرکز صورت گرفته است، در صورتی که نه حمله کنندگان به ایل بویراحمد بیگانه پرست بودند و نه مدافعان بویراحمدی بیگانه، ایل بویراحمدی هرگز نه با هیچ بیگانه ای در تماس و ارتباط بوده و نه به هیچ بیگانه ای تمکین کرده و نه باغی و متجاوز بوده و همواره خود را ایرانی دانسته و به ایرانی بودن خود افتخار کرده است.

در جنگ و زد و خورد هم افسران و سربازان ارتش و هم بویراحمدی ها هر دو قربانی بوده اند و خونهای بناحق و بی جهت ریخته شده است. اما چگونگی رویداد مذکور:

نیروهای سرلشگر شیبانی در تابستان ۱۳۰۹ پس از آرام نمودن دیگر نقاط فارس برای سرکوبی بویراحمدی ها بسیج می شوند که عبارت بوده اند از:

- ۱- فوج پیاده پهلوی به فرماندهی سرهنگ ابراهیم زند به بایک گروهان مسلسل سنگین.
- ۲- فوج پیاده رضایور به فرماندهی سرهنگ طهماسبی بایک گروهان مسلسل سنگین.
- ۳- یک گردان سوار از فوج فاتح به فرماندهی سرگرد حسین فاتح.
- ۴- فوج پیاده نادری به فرماندهی سرهنگ معینی بایک گروهان مسلسل سنگین و تعدادی چریک از بویراحمد گرمسیری از طریق بهبهان و دو گنبدان.
- ۵- یک ستون به فرماندهی سرتیپ علی محمد خان بهزادی.
- ۶- گروهی نیز به فرماندهی سرهنگ بهادر بختیار از سوی اصفهان و از طریق پاندا.
- ۷- یک گروهان مهندسی دو دستگاه زره پوش و چهار فرزند و هواپیما.
- ۸- ستونی به فرماندهی یاور کاظم خان شیبانی، همراه با تعدادی از خواتین و سران کارزون کماج و خشت از طریق ممسنی...

و افزون به اینها تعداد (۵۰۰) چریک قشقایی به سرپرستی ناصر خان قشقایی، مرکب از چریک های کشکولی در معیت الیاس خان، اسفندیار خان، جهانگیر خان و ابوالفتح خان کشکولی و چریک های فارسی مندان. این نیروها تحت فرماندهی سرلشگر حبیب الله خان شیبانی در چهارده تیرماه ۱۳۰۹ از حومه دزد و رفت در اروپا ماند. وقتی در پاریس بود آمد پیش من. از آنجا به رضاشاه کاغذ نوشت. حواسش پرت و مختل گردید. او در برلین ماند تا روسها برلین را گرفتند. از میان رفت. سال گذشته که فرنگ بودم اطلاع پیدا کردم که بانک سوئیس نوشته بود که او در اینجا پول دارد.

دکتر احمد هومن در مجله آینده مورخ فروردین ۱۳۷۰ می نویسد: چون در مورد میراث سرلشگر شیبانی واستیفای حساب سپرده اش در لندن و کالت داشته ام به پرونده دادگاه مراجعه معلوم شد که پس از اشغال برلین وسیله ارتش سرخ سرلشگر شیبانی از هتل ایدن خارج شده خود را به فرمانده هنگ شوروی معرفی می نماید. پس از گفتگویی بدون محاکمه به عنوان جاسوس متفقین تیرباران شده است. شهادت شهود که از طرف کنسولگری تصدیق شده بود مشعر بر این بود که همه آنها در زیر زمین هتل که طبقات بالای آن در اثر بمباران ویران شده بود به سر می بردند. یکی از شهود که قالی فروش بود می گفت تیمسار از زندگی یکنواخت خسته شده بود و خیال می کرد که فرمانده روسی رعایت شئون ایشان را خواهد کرد و اجازه می دهد که از هتل ایدن خارج



وارد تنگ تامرادی می شود و مورد محاصره افراد مسلح بویراحمدی ها قرار می گیرند که فقط تنی چند از افراد نظامی و خود سرلشگر شیبانی می توانستند از آن مهلکه جان سالم به در برند

رضاشاه با اطلاع از شکست ارتش اعزامی، به بختیاری ها متوسل می گردد و جعفرقلی خان سردار اسعد بختیاری را که در آن زمان وزیر جنگ هم بوده احضار و به وی می گوید در حال حاضر لشکر کشتی دیگری برایمان ممکن نیست و از او می خواهد که این شکست را خودش چاره کند.

سردار اسعد بختیاری وزیر جنگ به اتفاق (۴۰۰) سوار مسلح بختیاری در منطقه فلارد بختیاری (مرز ایل بختیاری با ایل بویراحمد) اردوئی تشکیل و چون برایش مسلم بوده که درگیری و رویارویی با قدرت دست نخورده بویراحمدی ها به خصوص بعد از شکست قوای ارتش در تنگ تامرادی و دست یابی آنها به مقدار زیادی از تجهیزات و اسلحه های قوای دولتی کار آسانی نیست، از طریق تماس و روابط عشایری و فامیلی باسران ایل بویراحمد، آنها را حاضر به سازش می کند و همراه خود به تهران می آورد.

برای اطلاع بیشتر علاه مندان می توانند به چند کتاب و سند منتشر شده از جمله (تاریخچه عملیات نظامی جنوب توسط ارتشبد آریانا و کتاب های دیگر مراجعه کنید).

باتقدیم احترام جمشید بویراحمدی - ۶ بهمن ۱۳۷۶ شمسی نیس - فرانسه

### منصور پویان

آمورایت ها مردماتی ایلیاتی و کوه نشین بودند که در حدود هزاره دوم پیش از میلاد بر زندگی شهری و یکجانشینی در نواحی بین النهرین سطره یافتند. عشایر آمورایت به تدریج به بین النهرین در آمدند و توانستند بر شهرهای جنوبی منجمله بابل تسلط یابند. در این روند، برخی رؤسای قبایل، موقعیت خود را به مقام پادشاهی ارتقاء دادند.

این مردمان کوچ نشین پس از تسخیر مناطق جنوبی، به تدریج در نحوه زندگی شهری جذب شدند و رسوم یکجانشینی و فرهنگ آن را فرا گرفتند. به عبارت دیگر، تازندگان جنگنده که شهرها را به زیر همبزی خود در آوردند، به تدریج خوی و فرهنگ مردماتی را یافتند که مغلوب شدگان قدرت آنها بودند. بدینگر سخن، تمدن و فرهنگ شهری به تدریج قبایل فاتح را در در آمدند تجدید هویت بخشید. آنچه که اقوام ایلیاتی در نوحه زندگی پیشرفته شهری جذب و مستحیل شدند.

با ورود خود در حدود ۲۰۰۰ ق. م، آمورایت ها ابتدا خطوط تجاری را دچار اختلال کردند. ولی بعدا در ۱۹۰۰ ق. م، برخی از سران آنها فرماندهی برخی از شهرها را به دست گرفتند. بالاخره در ۱۷۹۲ ق. م، حمورابی یکی از سران آمورایت به مقام پادشاهی بابل رسید و همو امپراطوری بزرگ بابل کهن را بنا نهاد. اقوام ایلیاتی از نظر جنگاوری و قساوت گاه بر تمدن های شهری

در ادوار تزلزل و اختلال برتری می یافتند. آنها به محاصره شهرها اقدام می ورزیدند و بدین نحو مقاومت شهرنشینان را درهم می شکستند. تمدن های شهری به تولید زراعتی و به سیستم آبیاری وابسته بودند. لاله محاصره شهرها و یا ویرانی زمین های زراعتی و یا غارت ذخایر غله به سادگی می توانست حکومت های شهری و اقلیمی را از پای در آورد. در مقابل، زندگی ایلیاتی

ز تویر من آمدستم بیشتر زنده ز زمان بردلم بیشتر ستم گردناری تو فرمان روا به فرزند من دستبردن چرا؟! همه فقیهان نظر ابوالقاسم مکی را برای کشتن فردوسی تأیید کردند قاضی میهمانی بزرگی داده و فردوسی را دعوت نموده تا مراحم سلطان محمود را به آگاهی او برساند، در ظرف غذای فردوسی سم ریختند و زهر آرام آرام بر جسم سلحشور و سخنور و چکامه سرای بزرگ تاریخ اثر کرده و پس از هفت روز بیماری و رنج بزرگمرد توس پیروز پارسی جان به جان آفرین داد. فقیه شهر ابوالقاسم مکی اجازه نداد تا فردوسی در گورستان عمومی دفن شود، وی را زرتشتی و نجس خوانده و از آرمیدن در گورستان منتهی مناصب قدرت خواهر دلیر و دلاور فردوسی پیکر حماسه سرای بزرگ را در باغ بزرگ نیا کاشان فردوس «دفن کرد.

خدمتکار خانه ابوالقاسم مکی جوانی بود پارسی مرتب از فقیه شنیده بود که فردوسی مجوس است و رافضی و خدانشناس و غیره... شب فردوسی به خواب جوان آمد و با صدائی بلند و دلنشین برای جوان خواند: ستایش کنم ایزد پاک را که گویا و پویا کند خاک را به موری دهد مالش نره شیر کند شیر بریل جنگی دلیر جهان را بلندی و پستی تویی ندانم چه ای هر چه هستی تو ای به ناگاه جوان از خواب جسته و کمی در رختخواب در اندیشه شد. از اتاق بیرون آمده وارد اتاق ابوالقاسم مکی شد بالشی را روی صورتش نهاده و چاقو را در قلب او فرو برد و فریاد زد دروغگو چرا به ما می گفتی که فردوسی کافر است و خدارا نمی شناسد؟! www.awesta.net

## ۱۴ فرافز و فرود تمدن های باستانی در بین النهرین



محدودیت ها و الزامات تمدنی را بر نمی تأیید. کوچندگان ایلیاتی فارغ بال از وابستگی به زمین، خانه و کاشانه ثابتی نداشتند که از کیان آن دفاع نمایند. همین علت به تنهایی موجب آن می بود که اقوام کوچنده برای یکجانشینان شهری خطری محسوب شوند.

یاری، در حدود سال های ۲۰۰۰ ق. م، آخرین پادشاه سلسله سلطنتی سوم؛ یعنی Ibbi-Sin شکست سختی را از عیلامیان متحمل شد. با این وجود، وارثان قدرت نه عیلامیان بلکه قبایل آمورایت بودند که به تدریج بر مردمان بین النهرین فاتح شدند و بر مسند قدرت نشستند. پس از سقوط امپراطوری سوم که اورنامو بنیان نهاده بود (۲۰۰۰-۲۱۱۲ ق. م)، تدریجا شهرهای جنوبی به زیر کنترل اقوام ایلاتی در آمد.

به فاصله نیم قرن پس از فروپاشی عهد سلطنت سوم، دو بخش سومر و اکد هر یک به حکومت های کوچک تری تقسیم شدند. این واحدهای منشعب عمدتاً دارای حاکماتی از آمورایت ها شدند. آمورایت ها با دیگر قبایلی که در شمال و غرب زندگی می کردند، دارای پیوند و مناسبات نزدیک بودند.

این دوره ملوک الطوایفی در جنوب را اسیمن لارسا می نامند. چرا که اسیمن و لارسادو شهر مهم در این دوره در جنوب هستند. اسیمن یکی از اولین شهرهایی بود که پیشاپیش استقلال خود را تحت زعامت ISBI-ERRA در این دوره تثبیت کرد. این پادشاه به مثابه اولین حکمران مستقل در شهر اسیمن سلطنتی را پایه گذاشت که میراث دار عهد سلطنت سوم از نقطه نظر باستان شناسی تلقی می شود. این بدان معناست که صنایع و هنرهای ظریفه طی این دوره کوه تا، که بهر آمد قدرت بابل ختم می شود، عیناً میراث عهد سلطنت سوم مشابهت دارد. در عکس ضمیمه، کوزه ای رامی بینید که متعلق به همین دوره باستانی است و در موزه لوور نگاهداری می شود. بر هر یک از دو طرف این کوزه، قایقی

تصویر شده است که نمادهای الهی آن را در قسمت بالاترین می نماید. بنابراین، در حدود دو قرن از ۲۰۰۰ تا ۱۸۰۰ قبل از میلاد، حکمرانی های پراکنده و کوچک در جنوب تحت هیبت فرو شکسته سلطنت سوم همچنان به حیات خویش ادامه دادند. این حکومت های کوچک با تقلید و اجرای همان وظایفی که پادشاهان در عهد سلطنت سوم در ذمه خویش می دانستند (مانند نگهداری و رسیدگی به سیستم آبیاری) می گویند تا پا، جای پای قدرتمندان پیشین گذارند. با این همه، نو آمدگان قدرتمدار از قبایل آمورایت بر آمده بودند و بدان مفتخر نیز بودند. منتهی مناصب قدرت ایجاب می کرد که آنها شئونات و مرسومات نمادین قدرتمداری را نیز به جای آورند.

در این راستا، در جنوب، فرمانروایان شهر اسیمن میراث کهن در عهد سلطنت سوم را پاس می داشتند و از سنن و نوامیس آن تبعیت می کردند. منتهی پس از ۱۹۰۰ ق. م، حکمرانان آمورایت که شهر لارسا را تسخیر و قدرت خود را در آنجا تحکیم کرده بودند، به جانب شهر اسیمن روی آوردند تا آن را ضمیمه قدرت خود سازند. در این کشاکش ها، بالاخره شهر اسیمن در ۱۷۹۳ ق. م توسط زبیرنگین قدرت خود در آورد. دو سال بعد، حمورابی کنترل شهر Eshnunna را به دست آورد که از طریق آن راه به سوی شوش و ایران زمین نیز هموار گردید. در همین زمان حمورابی شهر آشور را نیز تسخیر کرد. بالاخره در ۱۷۶۰ ق. م شهر ماری نیز به زیر فرمان حمورابی در آمد.

شهر ماری که در غرب بین النهرین و به طرف دریای مدیترانه قرار دارد، راه را برای گسترش قدرت او تا سواحل دریای مدیترانه هموار ساخت. باری، در ۱۷۶۰ ق. م، حمورابی و قدرت او در بابل بر گستره ای فرمان می راند که قابل مقایسه با سلطنت سوم در اور است. البته برخی از این متصرفات، پس از مرگ حمورابی، از کف کنترل بابل خارج گردید. با این وجود امپراطوری بابل تا حمله هیتایت ها به عنوان مرکز مهمی در منطقه باقی ماند. (ادامه دارد)